

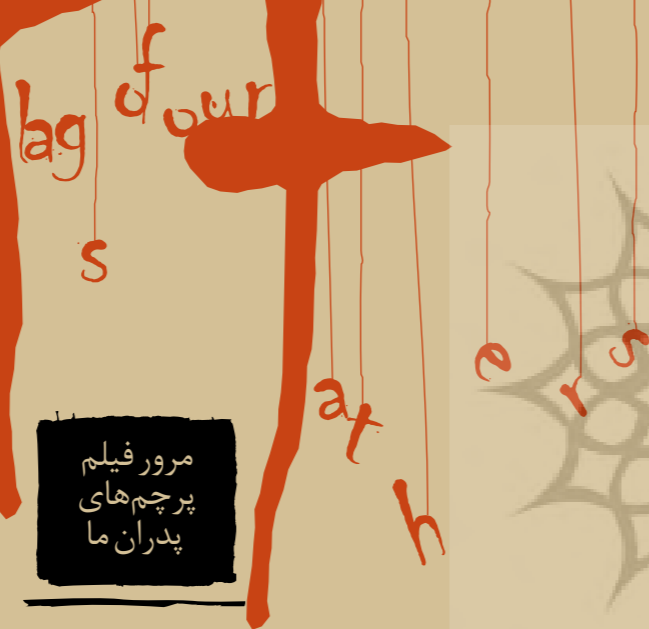
کوربیایاشی ژنرال زاپنی: یک فرمانده خوب از مغزش استفاده می‌کنند، نه از شلاقی



ایستوود، هاراگیری را نه مانند عملی آئینی، بلکه مانند خشونت بی منطق و غیر قابل توجیه تصویر می‌کند



عروسک‌های یونیفرم پوش قهرمانان خیمه‌شب‌بازی



مرور فیلم
پرچم‌های
پدران ما

در محاکمه گالیله هنگامی که او برای فرار از اعدام پذیرفت که اشتباه کرده، فردی از میان حضار فریاد زد: «بیچاره ملتی که قهرمان ندارد». گالیله جواب داد: «بیچاره ملتی که به قهرمان نیاز دارد».

اتفاق است و این مصاحبه‌ها بهانه پرداختن به زندگی آن سه سرباز بعد از آن ماجرا و تاثیر آن عکس معروف بر زندگی آنها می‌شود. روایت مرکزی فیلم بخش دوم داستان است که پس از انتشار عکس و فرار شدن شهرت آن، حکومت سه سرباز بازمانده را از جنگ احضار می‌کند و به آنها ماموریت می‌دهد که به همراه دو نفر از مقامات به شهرهای مختلف آمریکا بروند و با برپایی میتینگ و استفاده تبلیغاتی از عکس، به فروش اوراق قرضه دولتی که دولت آمریکا برای تأمین بودجه جنگ منتشر کرده کمک کنند. جان بردلی که در جنگ به عنوان پزشک حضور داشته علیرغم مخالفت، خود را بی طرف نشان می‌دهد. رنه از این

فیلم «پرچم‌های پدران ما» بر اساس کتابی به همین نام، نوشته جیمز بردلی و ران پاورز، داستان واقعی زندگی سربازانی است که در جریان پرافراشتن پرچم آمریکا در جزیره یوو جیما در زمان جنگ جهانی دوم، عکاسی به نام جوئل روزنتال عکسی از آنها می‌گیرد و دولت و رسانه‌های آمریکا سعی می‌کنند از این عکس بیشترین استفاده تبلیغاتی را برای تحریک مردم جهت حمایت از سربازان به عمل بیاورند. داستان فیلم با رفت و برگشت‌هایی بین سه موقعیت زمانی پیش می‌رود؛ اولین موقعیت از آماده‌سازی سربازان آمریکایی تا لحظه ورود به جزیره زاپنی و شروع جنگ و در ادامه بر افرارشتن پرچم و کشته شدن برخی از اعضای گروه در ادامه نبرد است. موقعیت دوم، وضعیت زندگی شهری زمان جنگ و پس از جنگ سه سرباز یعنی جان داک بردلی (رایان فیلپس)، رنه کگنون (جس بردفورد) و آبرا هیز (آدام بیچ) است که بازماندگان شش نفری هستند که پرچم را در جزیره برافراشته‌اند. و موقعیت سوم آخرین روزهای زندگی بردلی در سال ۱۹۹۴ است که پسر بردلی در حال مصاحبه با بازماندگان آن

باز هم نگاه یکسره به جنگ در یوو جیما را تغییر می‌دهد و آن را دارای تنوع بصری و محتوایی می‌کند. اولین فلاش‌بک مخصوص به شیمیزو و هم‌زم سایگوست. داستانی که مشخص می‌کند چرا او به جبهه نبرد آمده است. در این داستان او را به هیبت سربازی می‌بینیم که زیر دست فرمانده خود در خیابان‌ها قدم می‌زند و فرمانده به او گوشزد می‌کند که اگر با مردم بی‌رحم نباشیم دیگر نمی‌توانیم حکومت کنیم. ناگهان چشمان فرمانده به خانه‌ای می‌افتد که پرچم امپراطوری بالایش نصب نشده. این مسئله را به افراد خانه گوشزد می‌کنند و پرچم نصب می‌شود، اما سگ خانه شروع به پارس کردن می‌کند و فرمانده از شیمیزو می‌خواهد تا او را بکشد، شیمیزو یادیدن بچه‌های آن خانه، فشنگی را روبه آسمان شلیک می‌کند و می‌رود، اما فرمانده صدای سگ را می‌شنود و پس از کشتنش شیمیزو را به باد کتک می‌گیرد و او را به یوو جیما می‌فرستد. نگاه دولبه و بدون قضاوت ایستوود را نباید فراموش کرد. نگاهی که نه صرفاً مقدس نما و نه صرفاً بدبین است

نگاه دولبه و بدون قضاوت ایستوود را نباید فراموش کرد. نگاهی که نه صرفاً مقدس نما و نه صرفاً بدبین است

سایگو ایستاده این سرود را گوش می‌دهد و ژنرال با چهره‌ای گرفته به رادیو می‌نگردد، تصمیمش را می‌گیرد، شمشیرش را برمی‌دارد و در آخرین سخنرانی‌اش از سربازان باقی‌مانده می‌خواهد که به صورت انتحاری وارد عمل شوند. ژنرال از سایگو می‌خواهد تا همه اسناد را قبل از حرکت بسوزاند، سایگو نیز این کار را می‌کند، اما نامه‌ها را از بین نمی‌برد، آنها را داخل گونی کرده و داخل تونل چال می‌کند؛ در جریان عملیات ژنرال زخمی می‌شود و از سایگو درخواست می‌کند او را جایی پنهان کند که کسی او را نبیند. جسد ژنرال پس از هاراگیری توسط سایگو پنهان می‌شود و خود سایگو به اسارت آمریکایی‌ها در می‌آید. سایگو به قول خود عمل کرده است و بچه‌اش را خواهد دید. به زمان حال بازمی‌گردیم، سال ۲۰۰۵. کارشناسان گونی را بازمی‌کنند، گونی پر است از نامه، نامه‌هایی از یوو جیما.

سید سعید هاشم زاده



عکس مشهور برافراشتن پرچم بر بالای بلندترین کوه یوجیما، انگار سربازان حاضر در صحنه را طلسم می‌کند



وضعیت راضی است و آن را فرصتی برای شهرت و ساختن آینده خود می‌داند، اما آیرا، سرخپوستی که زیر فشارهای روحی ناشی از جنگ به یک دائم‌الخمر تبدیل شده، از یک سو باید طعنه‌های نژادی را تحمل کند و از سوی دیگر از آنجایی که کار خود را به هیچ وجه قهرمانانه نمی‌داند، علاقه‌ای به شرکت در این شوی دولتی ندارد و آن را یک کم‌دی دروغین می‌خواند، چرا که در اثر اشتباه رنه، حتی اسم یکی از کشتگان حاضر در عکس به جای کس دیگری در رسانه‌ها اعلام شده و آیرا نمی‌تواند این عذاب و جدان را تحمل کند.

آیرا پس از یک درگیری گروه را ترک می‌کند و جس و بردلی به تنهایی به بقیه مسافرت‌ها ادامه می‌دهند. در نهایت پس از فرو افتادن تب و تاب جنگ، جس حتی به سختی می‌تواند کاری برای خود دست و پا کند، بردلی تا آخر عمر تا حد امکان از صحبت با رسانه‌ها و حتی خانواده‌اش در مورد این اتفاق خودداری می‌کند و آیرا، در همان دوران و اندکی پس از جنگ در فقر کامل به خاطر الکل و مشکل فشار خون می‌میرد. صحنه پایانی فیلم نمایش مرگ بردلی روی تخت بیمارستان است، در حالی که پس از حدود نیم قرن از پایان جنگ، همچنان یادآوری خاطره تلاش نافر جام او برای نجات دوست و هم‌سنگرش، او را آزار می‌دهد.

یکی از اولیه‌ترین و ماندگارترین تصاویری که از کلینت ایستوود، کارگردان فیلم، در ذهن طرفداران

سینما باقی مانده هفت تیر کش سریع فیلم‌های وسترن لثونه است. آدمی جدی که در انجام کاری که می‌خواهد بکنند صبر نمی‌کند و حریفش را در کمال آرامش غافلگیر می‌کند. او در مقام فیلمساز نیز بلافاصله به سراغ حرفی که می‌خواهد بزند می‌رود و با شروعی غافلگیر کننده، بیننده را به وسط معرکه پرتاب می‌کند. بردلی به تنهایی در حال دویدن در جزیره است در حالی که دود و آتش از همه جای جزیره به آسمان می‌رود و فقط صدای سربازی زخمی از محلی نامشخص به گوش می‌رسد که با فریاد پزشکیار گروهان را به کمک می‌طلبد. بردلی نمی‌تواند سرباز زخمی را پیدا کند و در حالی که از شدت ترس اشک به چشم دارد، مستاصل بر جای می‌ایستد. بردلی کهنسال هراسان از این کابوس تکراری از خواب می‌پرد و همسرش



تلاش می‌کند او را آرام کند. لحظاتی بعد هنگامی که به بردلی حمله قلبی دست می‌دهد، نریشن سرباز دیگری را می‌شنویم که می‌گوید بین جنگ واقعی و تصویری که عامه مردم از آن سراغ دارند تفاوت زیادی است. نریشن سرباز به نوعی در عین حال بیانگر نگاه کلی ایستوود در این فیلم به مقوله جنگ است.

از منظر ایستوود فاصله عمیقی بین واقعیت آنچه در میدان جنگ رخ می‌دهد و تصور عامه مردم از جنگ که دولت مردان به خوردشان داده‌اند وجود دارد؛ چرا که اغلب این کار به قصد کسب منافع و در واقع سوء استفاده از احساسات مردم انجام می‌شود. بهترین صحنه‌ای که نشان می‌دهد جنگ ابزاری برای سیاستمداران جهت فریب مردم است، فصلی در افتتاحیه فیلم است که سه سرباز را با لباس

رزمی کامل در بین دود و نور منورها و تک فلاش‌هایی که به نظر انفجار می‌آیند نشان می‌دهد که از تپه‌ای بالا می‌روند و مشغول برافراشتن پرچم می‌شوند و همه چیز، خط مقدم جبهه را به یاد می‌آورد. اما با بالا رفتن پرچم و زوم بک دوربین مشخص می‌شود که آنها مشغول بالا بردن نمادین پرچم در استادیومی پر نور انفجارها در واقع فلاش دوربین‌های عکاسی است. همین صحنه کاملاً گویای تقابل، تضاد و در واقع تسلط رسانه بر تصویری است که از جنگ به مردم ارائه می‌شود.

جنگ در «پرچم‌های پدران ما» هیچ قهرمانی ندارد. ایستوود با زیرکی نشان می‌دهد که چگونه سربازان از همان ابتدا می‌فهمند که چیزی جز وسیله‌ای برای پیشبرد سیاست‌های سیاستمداران نیستند. باز در یکی دیگر از فصول افتتاحیه، سربازان در کشتی‌هایی در حال حرکت به سمت جزیره هستند که ناگهان دیدن هواپیماهای پشتیبان خودی آنها را به شور می‌آورد و هیجان‌زدگی بیش از حد، باعث می‌شود یک نفر به داخل آب بیفتد و برای لحظاتی اسباب خنده دیگران را فراهم کند، اما متوقف نشدن کشتی برای بالا کشیدن سرباز از آب، شوک اول را حتی پیش از شروع هر نبردی به سربازان می‌دهد. پس از آن ایستوود لحظه به لحظه داستان را با روایتی «همشهری کین» وار به این سو پیش می‌برد که چگونه

اتفاقی به مراتب بی‌اهمیت‌تر از انبوه اتفاقاتی که ممکن است در یک نبرد رخ بدهد، از سوی گردانندگان جنگ دستاویزی برای قهرمان پروری می‌شود و یک عکس، کار کردی به مراتب بیش از آنچه می‌شود برایش تصور کرد می‌یابد؛ نماد قهرمانان ملی برای مردمی که علاقه و عادت به قهرمان پروری دارند و در مقابل، نفرینی که سربازان حاضر در عکس را تا پایان عمر رها نمی‌کند. همه اینها در حالی است که عکس، از واقعه‌ای کاملاً عادی گرفته شده و بر پا کردن پرچم به هیچ وجه در شرایط سخت و ویژه‌ای نبوده و سربازان، صرفاً مشغول انجام یک کار روزانه بوده‌اند و تنها زاویه عکس باعث جذابیت آن شده است.

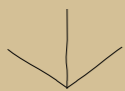
به واقع آنچه سربازان بازمانده را آزار می‌دهد این است که مجبورند واقعیت آنچه رخ داده را مخفی کنند و اجازه دهند آنچهان که دولت مردان می‌گویند، عکس به عنوان نماد اتحاد باعث امیدواری مردم شود. چرا که واقعیت یعنی: سربازانی که از ترس به جنازه ژاپنی‌ها هم شلیک می‌کرده‌اند، یعنی جنازه‌های خودی‌ای که در ساحل رها شده و زیر زنجیر زره پوش‌های خودی له می‌شده‌اند، یعنی مادری که مصالح ملی اجازه نمی‌دهد واقعیت کشته شدن فرزندش را به او بگویند و حتی در نقطه مقابل و در ارجاعی به «نامه‌هایی از ایوو جیما»، یعنی غارهایی که در آن سربازان ژاپنی دسته دسته با فارتچک خود کشی کرده‌اند.

روند تضاد واقعیت با آنچه دولت مردان قصد دارند آن را به جای واقعیت جا بزنند وقتی حتی مضحک می‌شود که متوجه می‌شویم رنه، تنها کسی که این توهم قهرمان بودن را باور کرده، اتفاقاً به خاطر ضعف روحیه در هنگام نبرد از سوی مافوقش برای استفاده به عنوان نیروی کمکی به عقب فرستاده شده بوده و به همین خاطر بوده که توانسته پرچم را از کمپ تا آن نقطه با خود به همراه بیاورد. صحنه‌ای که در آن پسر بردلی در بین انبوه وسایل قدیمی پدرش صلیب نیروی دریایی که بالاترین نشان افتخار نیروی دریایی امریکا است را پیدا می‌کند، اشاره‌ای تلویحی است به این واقعیت‌ها از زندگی جان بردلی که او در تنفر از قهرمان پنداری تا پایان عمر کسب این مدال راحتی از خانواده‌اش نیز مخفی نگاه داشته بود.

در نهایت می‌توان نریشن پایانی فیلم را به نوعی نقطه محوری جنگ از دیدگاه سربازان دانست. اصلی‌ترین وظیفه گروهی‌ای که سربازان برای خود قائلند نجات دوستانشان از مرگ است. اینکه از جهنمی که به اسم حفظ کشور به آن وارد شده‌اند سالم نجات پیدا کنند و به دوستانشان نیز کمک کنند که آنها نیز، از این معرکه جان سالم به در ببرند و بدترین اتفاق زمانی است که آنها در انجام این وظیفه ناموفق عمل کنند، مثل لحظه‌ای که مستقیماً از خاطرات بردلی وارد فیلم شده است.

بردلی، حتی در شیرین‌ترین لحظات زندگی‌اش کابوس لحظه‌ای را به همراه دارد که در میانه جنگ، هم‌سنگرش ایگی را برای کمک به یک زخمی ترک می‌کند و به او قول بازگشت می‌دهد و همین غفلت، باعث می‌شود تا ملاقات بعدی او با ایگی، بر سر جنازه شکنجه شده و سلاخی شده او باشد. شکست، بهتر از کابوس کشته شدن کسی است که برای زنده ماندن به تو امید داشته است.

■ داوود زادمهر



چندقهرمان برای فروش

پس از حضور سه سرباز در یکی از مراسم یادبود در یکی از میادین شهر و رونمایی از مجسمه‌ای که از روی عکس ساخته شده، گروه برای حضور در جلسه دیگری قصد دارند از درب پشتی وارد مجلس شوند. در راهرو آیرا، رنه را ترسو و رنه نیز متقابلاً آیرا را الکلی خطاب می‌کند و کم‌مانده کار آن دوبه کتک کاری بکشد که بردلی و مسئول مافوق همراه گروه، آیرا و رنه را از هم جدا می‌کنند. آنها با ظاهری موجه وارد سالن می‌شوند و مورد تشویق حضار قرار می‌گیرند و سه سرباز در صدر مجلس پشت میزی که از قبل برای حضور آنها آماده شده می‌نشینند در حالی که بنر بزرگی از همان عکس، با نوشته «هفتمین مرحله اوراق قرصه جنگی» پشت سر آنها قرار دارد و سه دختر مشغول خواندن آوازی با موضوع خرید اوراق قرصه هستند. مسئول گروه مخفیانه مقداری از مشروب‌ی را که همراه دارد در فنجان قهوه می‌ریزد و برای آیرامی بردودر همین حال، فردی که پس از اتمام ترانه مشغول سخنرانی است سعی دارد با حرف‌هایش حضار را تشویق به خرید اوراق کند.

ناگهان پیشخدمتی از پشت سر بستنی یک دست سفیدرنگی را جلوی هر کدام از سربازان قرار می‌دهد. ظاهر بستنی به شکل نحوه قرار گرفتن سربازان در عکس ساخته شده است. بردلی به آرامی در حال تاسف خوردن برای این پذیرایی عجیب است که ناگهان پیشخدمت دیگری از پشت سر از آیرا سؤال می‌کند که او دوست دارد بر روی بستنی‌اش شربت توت‌فرنگی سرو شود یا شکلات؟ آیرا توت‌فرنگی را انتخاب می‌کند و پیشخدمت شربت‌سرخ‌رنگی را روی بستنی می‌ریزد. شربت‌از سروروی شمایل سربازان پایین می‌آید و در درون بشقاب حوضچه قرمز رنگی زیر پای سربازان می‌سازد. نگاه بردلی به ظرف خیره می‌ماند.



وقتی نمادهای جنگ به شکل کیک و شیرینی ساخته می‌شوند، قهرمانانش هم فروشندگان اوراق قرصه می‌شوند